



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - مقدمه ششم: بررسی تبعیت و جوب مقدمه از
ذی المقدمه در اطلاق و اشتراط - ثمره عملی قول مشهور و
شیخ انصاری
سال نهم
جلسه: ۳۵
تاریخ: ۰۳/دی/۱۳۹۶
مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۳۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ثمره عملی قول مشهور و قول شیخ انصاری

در بحث از تبعیت یا عدم تبعیت و جوب غیري مقدمه از جوب نفسی ذی المقدمه، سه نظر را متعرض شده ایم. البته به صورت تفصیلی دو قول را بررسی کردیم یکی قول صاحب معالم و یکی قول شیخ انصاری. هر دو قول مبتلا به اشکال است؛ منتهی مسئله ای که قبل از طرح قول صاحب فصول مناسب است مورد رسیدگی قرار بگیرد این است که اساساً چه فرقی بین قول به تبعیت که مشهور به آن قائل هستند و قول به اشتراط و جوب مقدمه به قصد توصل که به شیخ انصاری منسوب شده، وجود دارد؟ همین مسئله را در هنگام بررسی قول صاحب فصول نیز طرح خواهیم کرد که چه فرقی بین قول به تبعیت یا قول به شرطیت ایصال به ذی المقدمه در جوب مقدمه که صاحب فصول به آن قائلند وجود دارد.

به هر حال در ما نحن فیه دو نظر می باشد:

۱. مشهور: جوب غیري مقدمه فی نفسه قید و شرطی ندارد بلکه تابع جوب ذی المقدمه است. اگر جوب ذی المقدمه قید و شرطی داشته باشد جوب غیري مقدمه نیز مشروط به همان شرط می شود. زیرا جوب غیري مترشح و متولد و معلول جوب نفسی ذی المقدمه است (بنابر اختلاف تعبیراتی که در این بحث وجود دارد). بعضی تعبیر ترشح و بعضی تعبیر علیت بکار بردند.

۲. قول منسوب به شیخ انصاری: ایشان تبعیت را انکار کردند. ایشان فرمودند: خود جوب غیري مقدمه همواره مشروط به شرطی است و تا آن شرط نباشد اصلاً مقدمه واجب نمی شود و آن شرط نیز عبارت است از قصد توصل به ذی المقدمه. یعنی تنها زمانی مقدمه جوب پیدا می کند که مکلف قصد داشته باشد به ذی المقدمه وصول پیدا کند. اگر قصد توصل به ذی المقدمه نباشد اصلاً مقدمه جوب ندارد.

حال سوال این است که ثمره این دو قول در کجا ظاهر می شود. در چه مواردی بین این دو قول می توانیم ثمره عملی ببینیم. دو سه مورد قابل ذکر است که این دو قول دارای آثار متفاوت می شوند.

مورد اول

تصور کنید مقدمه ای، مقدمه منحصره باشد برای رسیدن به ذی المقدمه؛ در حالی که فی نفسه با قطع نظر از این مقدمیت خودش حرمت ذاتی دارد اما مقدمه شده برای یک واجبی که بسیار مهم است. مثلاً نفس محترمه ای در حال غرق شدن است یا نفس محترمه ای در معرض هلاکت واقع شده، برای نجات نفس محترمه تنها یک راه است و آن هم تصرف در ملک غیر است. پس تصرف در ملک غیر فی نفسه حرمت ذاتی دارد، یعنی اگر کسی فی نفسه بخواهد در مورد تصرف در ملک غیر نظر بدهد، می گوید: حرام است و حرمت ذاتی دارد. اما گاهی برای نجات یک نفس محترم ناچار به تصرف در ملک غیر است و فرض نیز این است که نجات آن نفس محترم تنها یک راه دارد و آن هم تصرف در ملک غیر است پس این تصرف مقدمه منحصره می شود برای ذی المقدمه ای که دارای اهمیت است، با توجه به این که خود این مقدمه یک حرمت ذاتی دارد ولی وجوب غیری پیدا کرده است دو قول را بررسی می کنیم تا ثمره آن دو معلوم شود.

طبق قول اول: مشهور معتقدند مقدمه وجوبش مشروط به هیچ شرط و قیدی نیست، بلکه از حیث اطلاق و اشتراط تابع وجوب ذی المقدمه است. بر همین اساس در مثالی که بیان شد تصرف در ملک غیر حرمت ذاتی خودش را از دست می دهد و متصرف می شود به وجوب غیری. تا زمانی که نجات نفس محترم متوقف بر این مقدمه و تصرف نبود، فی نفسه تصرف در ملک غیر حرام بود؛ اما اکنون که مقدمه شده است برای آن ذی المقدمه، قهراً حرمت ابتدایی خودش را از دست می دهد و یک وجوب غیری پیدا می کند. این وجوب غیری در مقدمه مشروط به هیچ شرطی نیست. چه مکلف اراده ذی المقدمه را داشته باشد چه نداشته باشد. چه قصد توصل به ذی المقدمه را داشته باشد و چه نداشته باشد. طبق مبنای مشهور که وجوب غیری مقدمه را مطلق می دانند در هر حال این کار یعنی تصرف در ملک غیر به عنوان مقدمه حفظ نفس محترمه یک وجوب غیری پیدا می کند. زمانی که این عمل وجوب غیری پیدا کرد با این کار یعنی تصرف در ملک غیر و عبور از این ملک این شخص نه عاصی محسوب می شود و نه مخالفت کرده با نهی از تصرف در مال غیر و نه حرمتی متوجه او می شود. زیرا فرض این است که آن حرمت از بین می رود و به جای آن وجوب غیری می آید.

البته در یک فرض تجری محقق می شود، اما عصیان و مخالفت و عقاب و حرمت تکلیفی نیست. مثلاً شخصی ابتدائاً به قصد تصرف در ملک غیر وارد ملک غیر می شود. از ابتدا هیچ مسئله ای نبوده تا نیاز باشد او وارد شود و کسی را نجات دهد. اما وقتی وارد می شود متوجه می شود که کسی در حال مردن است. اینجا تجری محقق می شود زیرا از ابتدا به قصد تصرف در ملک غیر و بدون توجه به حفظ نفس محترم وارد این ملک شده است. یعنی بنایش بر مخالفت و عصیان بوده اما وقتی وارد می شود می بیند کسی در حال مردن است و او را نجات می دهد. پس ورود او در واقع حرام نبوده؛ او گمان می کرده کار حرام می کرده ولی حرام نبود مثل کسی که مایعی روبرویش است و او به قصد این که شراب می نوشد آن را می نوشد ولی در واقع شراب نبوده. این جا تجری محقق می شود. یعنی این عمل حاکی از قبح فاعلی او می باشد. در ما نحن فیه قبح فعلی محقق نمی شود زیرا کار بدی نکرده، کسی که محتویات این لیوان را می خورد کار بدی نکرده زیرا فی الواقع شراب نخورده بلکه شربت خورده. اما قبح فاعلی دارد زیرا بنایش بر این بوده که شراب بخورد. در مثال ما نیز وقتی عبد وارد مکان غضبی می شود بنایش بر این بوده که تصرف در مال غیر کند اما چون مواجه می شود با نفس محترمه ای که در معرض هلاک است (چون حفظ نفس محترمه واجب

است) تصرف او در ملک غیر از باب مقدمیت برای آن ذی المقدمه مهم حرمت خودش را از دست داده و لذا فی الواقع عمل حرام انجام نداده اما متجری محسوب می شود زیرا بنای او این است که کار حرام انجام دهد در حالی که فی الواقع کار حرام نبوده است.

علی ای حال طبق نظر مشهور مقدمه ای که منحصر است و حرمت ذاتی دارد؛ زمانی که مقدمیت برای یک ذی المقدمه مهم پیدا کند، وجوب غیرگی جایگزین حرمت ذاتی آن می شود و این وجوب هیچ قید و شرطی هم ندارد چه قصد حفظ نفس محترمه بکند یا نکند.

طبق قول دوم: طبق مبنای شیخ انصاری وجوب غیرگی این مقدمه مشروط به قصد توصل به ذی المقدمه است. زیرا به نظر شیخ انصاری، وجوب غیرگی مقدمه تابع وجوب نفسی ذی المقدمه نیست؛ بلکه خودش تنها در فرض قصد توصل وجوب پیدا می کند و واجب عبارت است از این مقدمه به قصد توصل به ذی المقدمه. اگر این بیان شیخ انصاری را تحلیل کنیم لازمه اش این است که مکلف باید:

۱. توجه به مقدمیت داشته باشد.

۲. قصد ذی المقدمه و رسیدن به ذی المقدمه را هم داشته باشد.

۳. قصد او این باشد که ذی المقدمه را از طریق این مقدمه انجام دهد.

با این خصوصیات است که مقدمه وجوب غیرگی پیدا می کند. چون همواره وجوب غیرگی مقدمه طبق نظر شیخ انصاری مقید به این شروط و قیود است. لذا اگر یکی از این شروط مفقود شود، مقدمه وجوب غیرگی پیدا نمی کند.

طبق این بیان اگر کسی وارد زمین غیر شده ولی اصلاً توجهی به مقدمیت این کار برای حفظ نفس محترمه ندارد. اصلاً از ابتدا به این قصد وارد این زمین نشده است. بعد که وارد زمین شد مواجه شد با نفس محترمی که در حال هلاکت است. آیا این مقدمه طبق نظر شیخ انصاری وجوب غیرگی دارد یا ندارد؟ همین که ما بر مبنای مشهور گفتیم تجری محسوب می شود نه عصیان (چون فی الواقع حرمت از بین رفته و اکنون که مواجه می شود با نفس محترمه در حال هلاکت وجوب غیرگی به هر حال بر این عمل عارض می شود). طبق نظر شیخ انصاری کسی که وارد در زمین غیر می شود و اصلاً از اول توجه نداشته که نفس محترمی این جا در حال از بین رفتن است آیا اکنون که مواجه با نفس محترمه ای که در حال هلاکت است می شود آیا این وجوب غیرگی برای عمل او پیدا می شود؟ خیر، زیرا طبق نظر شیخ انصاری وقتی التفات به مقدمیت این عمل ندارد یعنی نه مقدمه را اراده کرده و نه ذی المقدمه را اراده کرده و نه قصد توصل به این مقدمه به ذی المقدمه را کرده. لذا این کار او متصف به وجوب غیرگی نیست و وقتی متصف به وجوب غیرگی نشد یعنی همان حرمت اولیه و ذاتی به قوت خودش باقی است. نتیجه این است که طبق این مبنا این عمل عبد حرام است و این شخص عاصی محسوب می شود.

این اولین موردی است که فرق بین نظر شیخ انصاری و مشهور در آن ظاهر می شود. چون طبق نظر مشهور کسی که ابتدائاً بدون توجه به این که این کار او برای حفظ نفس محترمه است وارد زمین غیر می شود و در آن تصرف می کند، حرام نیست و مرتکب این عمل عاصی معسوب نمی شود؛ بلکه متجری محسوب می شود. اما طبق نظر شیخ انصاری همین کار حرام محسوب می شود و مرتکب آن عاصی است. زیرا طبق نظر مشهور وجوب غیرگی مقدمه مشروط به هیچ شرطی نیست. علی ای حال این عمل

با این که حرام بوده همین که مقدمه یک واجب مهمی شده است باعث می شود که وجوب گیری آن ثابت شود و آن حرمت کنار رود اما طبق نظر شیخ انصاری تنها در صورتی وجوب می آید که قصد توصل به ذی المقدمه باشد و کسی که اساسا التفات به مقدمیت این عمل برای آن واجب مهم نداشته، وجوبی گردن او نیامده است. پس وقتی وجوب نباید حرمت اولی و ذاتی این کار باقی است و عبد عاصی محسوب می شود.

مورد دوم

در مثالی که گذشت، اگر فرض شود عبد اراده مقدمه را کرده است، یعنی توجه داشته به این که برای حفظ آن شخص نیاز است که تصرف در ملک غیر شود و این تصرف در ملک غیر مقدمیت برای حفظ نفس محترمه دارد، ولی این عبد می گوید: وارد ملک غیر می شویم و به ما ربطی ندارد نفس محترمه از بین می رود یا نمی رود و لذا قصد و اراده نجات نفس محترمه را نکرد. فرق این مورد با مورد قبلی این است که در مورد قبلی التفات به مقدمیت این مقدمه نداشته، ولی در این صورت التفات دارد و مقدمه را اراده نیز می کند، منتهی ذی المقدمه را اراده نکرده. این جا که اراده ذی المقدمه را ندارد، گاهی از ابتدا اراده ذی المقدمه را ندارد و وقتی هم مقدمه را اتیان می کند باز هم اراده ذی المقدمه را ندارد مثلا وارد در ملک غیر می شود ولی اراده این که نفس محترم را نجات دهد را ندارد.

آیا این جا طبق مبنای شیخ انصاری این مقدمه وجوب گیری پیدا کرده یا نه؟ خیر. زیرا اراده ذی المقدمه را ندارد و مقدمه به نظر شیخ انصاری زمانی واجب می شود که اراده ذی المقدمه شده باشد. در ما نحن فیه عبد مقدمه را اتیان کرده، التفات به مقدمه هم داشته ولی اراده ذی المقدمه را نکرده. بنابر این وقتی اراده ای نسبت به ذی المقدمه نداشته باشد معنایش این است که عبد قصد توصل به ذی المقدمه را هم نداشته است. عدم اراده به ذی المقدمه یکشف عن عدم قصد التوصل، عدم قصد توصل یکشف عن عدم الوجوب الغیری و معلوم می شود این کار او واجب گیری نیست. وقتی این کار واجب گیری نباشد معنایش این است که آن حرمت اولیه به قوت خودش باقی است و این شخص عاصی است.

اما طبق نظر مشهور این شخص علی ای حال وقتی وارد در ملک غیر می شود، مقدمیت برای حفظ نفس محترم را دارد و او هرچند اراده نجات نفس محترم نکرده ولی این عمل به عنوان مقدمه حفظ نفس محترم وجوب گیری پیدا کرده است زیرا مشروط به قصد توصل نیست و نتیجه این است که با آمدن وجوب گیری حرمت ذاتی از بین می رود و این شخص عاصی محسوب نمی شود.

مورد سوم

از اول این شخص التفات به مقدمیت داشته است ولی زمانی که این کار را انجام می دهد و وارد در ملک غیر می شود اراده ذی المقدمه نداشت زیرا هنوز ندیده بود که این نفس محترمه در حال هلاکت است اما وقتی دید یک انسانی در حال تلف شدن است، اراده ذی المقدمه برایش حاصل شده. یعنی اراده از ابتدا نبود ولی بعدا این اراده حاصل شد. سوال این است که آیا طبق نظر شیخ انصاری عصیان صورت گرفته است یا خیر؟ آیا اینجا طبق نظر شیخ انصاری مرتکب حرام شده یا نشده؟

زمانی که عبد وارد ملک غیر شد اراده ذی المقدمه را نداشت. اراده نجات نفس محترمه را نداشت. طبق نظر مشهور چه اراده باشد و چه نباشد همین که عمل مقدمیت داشته باشد برای نجات نفس محترمه برای این که حرمت اولیه این عمل از بین برود و متصف به وجوب غیری شود کافی است.

اما طبق نظر شیخ انصاری می بایست این شخص از همان اول که وارد ملک غیر می شود اراده ذی المقدمه را می داشت و چون چنین اراده ای نداشته پس از این جهت مشکل دارد. این شخص اراده ذی المقدمه برایش پیدا شد و بالاخره قصد توصل به ذی المقدمه را هم کرد. این جا نسب به مقدمه تجری کرده زیرا حرمت نفسی اولیه مقدمه به قوت خودش باقی مانده و نسبت به ورود در ملک غیر متجری است اما نسبت به خود ذی المقدمه عاصی محسوب نمی شود. زیرا ذی المقدمه را اتیان کرده است و به واجب نفسی عمل کرده است و اراده آن را نیز بعدا پیدا کرده است. فی الواقع طبق نظر شیخ انصاری باید بین عصیان و مخالفت با واجب نفسی و واجب غیری تفکیک کنیم. طبق نظر شیخ انصاری نسبت به مقدمه متجری محسوب می شود اما نسبت به وجوب نفسی ذی المقدمه عاصی نیست.

«الحمد لله رب العالمین»